

## تصحیح انتقادی متون

دکتر رشید عیوضی\*

موضوع صحبت من در خصوص تصحیح انتقادی است؛ که در مورد آن صحبت‌های زیادی شده و مطالب متنوعی چاپ گردیده است. به ویژه درباره تصحیح دیوان حافظ. همه به دیوان حافظ علاقه‌مندند. انصافاً هم حافظ دوست‌داشتنی است. هر کلمه‌ای از دیوانش نکته‌ها دارد. بنابراین شایسته است که مورد توجه قرار گیرد. اما مسئله این است که چرا تصحیح انتقادی لازم است؟ می‌دانیم که قبل از اختراع چاپ تکثیر کتابها را کاتبان خوشنویس انجام می‌دادند. یعنی آنهایی که می‌خواستند کتابخانه‌ای ترتیب دهند از کاتبان خوشنویس کتابی را تقاضا می‌کردند و این خوشنویسان تنها به این علاقه‌مند بودند که کتاب را خیلی آراسته و پاکیزه بنگارند، در نتیجه به صحت یا عدم صحت نوشته‌های خودشان دقت چندانی نداشتند؛ بنابراین رفته رفته غلطها یی در کتابها بوجود آمده است. گذشته از آن، در مورد شاعران می‌توان گفت که کمال‌جویی یکی از خصایص بشر است. بعضیها فکر کرده‌اند هر قدر شعر شاعری بیشتر باشد و از لحاظ قافیه تمام حروف را داشته باشد، آن وقت اهمیتش بیشتر است. از همین جاست که می‌بینیم در شعر حافظ هم قافیه‌هایی با؛ ح،

---

\* استادیار دانشگاه تربیت معلم آذربایجان.

ث، ص، ض و... آورده‌اند تا دیوان او کامل شود. و این دربارهٔ حافظ بیشتر از دیگران اهمیت دارد. چون وی بیشتر مورد علاقهٔ مردم بوده، و این را می‌خواستند هرچه بهتر و زیباتر نشان دهند. چنانکه مرحوم قزوینی نوشته، غزل‌های حافظ تا قرن ۹ در حدود پانصد غزل بوده ولی بعد از آن رفته‌رفته زیاد می‌شود تا می‌رسد به چاپ‌های هند، که قبل از تصحیح مرحوم قزوینی، ۸۰۰ غزل به حافظ نسبت داده‌اند. برخی از چاپ‌های هند که با دو سه رنگ چاپ شده، دارای ۸۰۰ غزل است. که هیچ حرفی از لحاظ قافیه باقی نمانده، همه‌اش را اضافه کرده‌اند تا به کمال برسد. ولی واقعاً اگر ما بخواهیم اثری از شاعری یا نویسنده‌ای را، آنچنانکه خودش نوشته است، به دست بیاوریم، کار چندان آسانی نیست؛ چون اگر شخص بخواهد برای خودش چیزی بنویسد، هرچه دلش می‌خواهد می‌نویسد، اما اگر برای دیگران کاری می‌کند، اجازه ندارد که ذوق خود را برای دیگران حکم قرار دهد. بنابراین کار کسی که تصحیح انتقادی متون را برعهده دارد، دشوار است. من آنچه عملاً در تصحیح دیوان‌های حافظ و همام تبریزی دیده‌ام، اذعان می‌کنم که کار بر روی حافظ خیلی دشوارتر است؛ یعنی گاهی پیش می‌آید مصحح در می‌ماند که کدام را انتخاب کند. بنده در مواردی که به این نکته رسیده‌ام با دوستانی که در این زمینه اطلاعات دارند مشورت کرده‌ام. اما یکی از وجوه تصحیح انتقادی، تصحیح قیاسی است. که این نوع تصحیح ممکن است در یک اثر، چند مورد پیش بیاید. آن هم موقعی است که از اثر مورد تصحیح یکی دو نسخه بیشتر وجود نداشته باشد. ولی دیوان حافظ نسخه‌های فراوان دارد. برای همین است که تصحیح قیاسی در مورد حافظ جایز به نظر نمی‌رسد. گمان نمی‌کنم به جز چند نفر از ادیبان، برخلاف آنچه در متن‌ها نوشته شده، بخواهند قدمی بردارند؛ مگر اینکه چاره‌ای نباشد. با در نظر گرفتن تمامی مسایل، معلوم شود که در یک مورد تصحیح قیاسی باید صورت گیرد. بنده می‌خواهم سه نمونه از تصحیح قیاسی برایتان تشریح بکنم. در این اواخر تصحیحات متعددی از دیوان حافظ به دست مردم رسیده است که بعضی از آنها خیلی مشهورند. چون اشخاصی

که تصحیح را انجام داده‌اند، از مشاهیر زمان در زمینه شناخت حافظ، شناخته می‌شوند. غزلی در دیوان حافظ داریم با مطلع:

دل می‌رود ز دستم صاحب‌دلان خدا را      دردا که راز پنهان خواهد شد آشکارا

بیت دوم غزل اینگونه است:

کشتی شکستگانیم ای باد شرطه برخیز      باشد که باز بینیم آن یار آشنا را

مسئله‌ای که در این بیت است، عبارت «کشتی شکستگان» است. دو تن از محققان، علاقه‌مند شده‌اند کشتی شکستگان را غلط بپندارند و «کشتی نشستگان» را مطرح کنند. البته سابقه این کار می‌رسد به زمان ناصرالدین شاه که در آن زمان این مسئله مطرح بود. قآنی و دیگران در این خصوص صحبتها کرده‌اند و یک حافظ کوچکی که می‌گویند قآنی و یغمایی و چند نفر دیگر نظر داده‌اند و نوشته شده، نیز «کشتی نشستگان» ضبط کرده‌اند. این دو محقق، صریحاً در خصوص ضبط این عبارت، نوشته‌اند که در تمامی نسخه‌ها بدون استثنا، کشتی شکستگان ضبط شده است از زمان حافظ گرفته تا حالا. اما ما معتقدیم کشتی شکستگان درست است. و برای آن دلایلی اقامه کرده‌اند از جمله اینکه، کشتی شکسته به جایی نمی‌رسد، کشتی نشسته است که راکبان کشتی، آرزو می‌کنند، این کشتی حرکت نکند. آیه‌ای نیز از قرآن مجید آورده‌اند که کشتی با باد موافق حرکت می‌کند. البته تردیدی نیز نیست که کشتی با باد موافق حرکت می‌کند. ولی اینکه آیا در این بیت کشتی شکستگانیم درست است یا کشتی نشستگانیم، قابل بحث و بررسی است. در مطلع می‌گوید:

دل می‌رود ز دستم...؛ در اینجا «دل می‌رود ز دستم» یعنی به سخن امروز، دارم عاشق می‌شوم. یعنی کشتی من شکسته است. اتفاقاً یکی از شواهدی که آن دو محقق برای صحّت نظر خودشان آورده‌اند، این است که سعدی در وداع از دوست این بیت را گفته است:

موج از این بارچنان کشتی طاقت‌بشکست      که عجب دارم اگر تخته به ساحل برود

در اینجا سعدی هم گفته کشتی شکسته، و نه کشتی حرکت نکرده. اما مسئله این است که این مضمون را حافظ از خودش نگفته، بلکه سخن حسن بصری است. از حسن بصری پرسیدند: حالت چگونه است؟ گفت: چگونه باشد حال قومی که در دریا باشند و کشتی شکسته باشد؟ گفتند: صعب باشد. گفت: حال من همچنان است. حسن بصری این سخن را گفته و حافظ از او گرفته است. در اینجا به تصحیح قیاسی به هیچ وجه من الوجوه نیازی نبوده است. و این محققان نمی‌دانم چرا خودشان را به زحمت انداخته و علاقه‌مندان حافظ را به اشتباه واداشته‌اند. اما یکی دیگر از تصحیحات که شبیه تصحیح قیاسی است تحریف «بنشین» به «نشین» است. یعنی از ده نسخه که از ۱۳ سال تا ۳۵ سال بعد از حافظ نوشته شده است، سه ضبط می‌بینیم. در نسخه‌های کهن نقطه نگذاشته‌اند. این در قدیم معمول بوده است و نقطه گذاشتن مرسوم نبوده. در این اواخر هم نقطه کم می‌گذاشتند. استاد ما، مرحوم ترجمانی‌زاده می‌گفتند که در آن زمان خیال می‌کردند اگر تمامی نقطه‌ها را ضبط کنند، مخاطب را بی‌سواد حساب می‌کنند، لذا از نقطه استفاده نمی‌کردند. از ۱۰ نسخه که عرض کردم ۲ نسخه نه «نشینی» نوشته و ۹ «بنشینی». یک نسخه هم «نشینی» نوشته. ۷ نسخه که کهن‌ترین نسخه سال ۸۰۷ هجری جزو آنهاست، همه بنشینی نوشته‌اند. مراد من صحبت درباره این بیت است:

تو مگر بر لب آبی به هوس بنشینی      ورنه هر فتنه که بینی همه از خود بینی

این بیت در نسخه قدیم همین طورست که عرض کردم. ولی در بعضی از نسخه‌های چاپی به جای «بنشینی»، «نشینی» چاپ کرده‌اند. مرحوم قزوینی درین باره می‌گوید: چنین است به اثبات، در جمیع نسخی که نزد من است. ولی بعضی از نسخه‌های چاپی به نفی «نشینی» است. ایشان بدون تحقیق این حرف را نمی‌گویند. ایشان بعداً می‌نویسند: موضوع معلوم است این مضمونی بوده شایع میان شعرا، چنان که شیخ سعدی، رحمة الله علیه، می‌فرماید:

بنشین یک نفس ای فتنه که برخاست قیامت      فتنه نادر بنشیند چو تو در حال قیامی

یعنی معشوق باید بنشیند و اگر نشیند قیامت برپا می‌شود.

و یا:

ای آتش خرم‌ن عزیزان بنشین که هزارفتنه برخاست

پس همیشه معشوق را به نشستن دعوت می‌کنند. مهم‌ترین مسئله در اینجا، این است که کدام یک را انتخاب بکنیم. از ۱۰ نسخه ۱ نسخه «نشینی» را نوشته، ۲ نسخه نقطه ندارد، ۷ نقطه «نشینی» نوشته است. مرحوم قزوینی هم نوشته همه نسخه‌ی که نزد من بوده همه بدون استثنا «نشینی» نوشته‌اند. ظاهراً این از عدم توجه به این طرز جمله‌بندی ناشی شده که تصور کرده‌اند «نشینی» درست است. یکی هم با توجه به معنای انحرافی این نظر را داده‌اند. معنای انحرافی این است که خیال کرده‌اند معشوق وقتی که در کنار آب می‌نشیند، عکس خودش را که در آب افتاده می‌بیند و فتنه او می‌شود. البته این یک مضمون خوبی است. اما نکته اینجا است حافظ درست برعکس سعدی، معشوق خود را هرگز فتنه نخوانده است. پس بنابراین ذهن ما نباید متوجه آن باشد. اما مسئله اصلی طرز جمله‌بندی است. نظیر این جمله در دیوان حافظ داریم:

مگرم شیوه چشم تو بیاموزد کار ورنه مستوری و مستی همه کس نتواند

این در حقیقت نوعی استثناست، منتها در اولش «ورنه»، «وگرنه»، «وآل» می‌آید. سعدی هم گفته است:

مگر تو روی پیوشی وگرنه ممکن نیست که آدمی که تو بیند نظر پیوشاند

برای متمیم مطلب باید گفت که از دیدگاه تألیف کلام «مگر» حرف ربط است برای استثنای جمله. گاهی «مگر» را با جمله مدخول آن بر جمله مستثمانه مقدم می‌دارند و در آن صورت جمله مستثمانه با حرف ربط «وگرنه»، «ورنه»، «وآل» و امثال آنها مصدر خواهد بود. اما معنی بیت چیست؟ به نظر جمله‌ای که در اینجا باعث شده اینگونه فکر کنند عبارت «به هوس» است. این عبارت در سفرنامه ناصر

خسرو نیز آمده است: «پادشاهی ساختمانی به هوس می‌سازد». سعدی نیز در یک رباعی گفته است:

من با تو نیامدم که صحرا بینم      یا بر لب جویی به هوس بنشینم

اگر بپذیریم «به هوس» به معنای «تفریح»، «تنزه» و «تفرج» است، معنا آشکار می‌شود. تا وقتی که معشوق ننشسته است علاقه‌مندان و طالبان و نظربازان، غوغا و شور برپا می‌کنند. حالا در اینجا حافظ می‌گوید تو که برای گردش و تفرج به صحرا آمده‌ای بهتر است یا باید برای تفرج و تفریح در کنار جوی بنشینی. و آلا اگر نشینی آن وقت از غوغای نظربازان و طالبان فتنه‌ای برپا خواهد شد. این هم نوعی دیگر از تصحیح قیاسی مخلوط با انتقادی بود که به نظر من به هیچ وجه صحیح نیست. اما در میان اینها تصحیحی که بنده انجام داده‌ام آن را باید عرض کنم. برای اینکه بیشتر با تصحیح قیاسی و چگونگی آن آشنا باشیم، تصحیح قیاسی برای به دست دادن مفهومی صحیح است. من وقتی دیوان همام را تصحیح می‌کردم به این بیت رسیدم:

بر سر آب حیات، خیمه زده جان ما      این تن خاکی در آن بهر سرای جزاست

این مصراع مفهوم خیلی عالی و عارفانه دارد. مصراع دوّمش اینگونه خوانده می‌شد: این تن خاکی در آن بهر سرای جز است. این مصراع دوّم را هرچه تقلّا کردیم به جایی نرسیدیم از دوستان فاضل و استادان بزرگ استمداد کردم هیچ کدام نتوانستند در این باره کمکی بکنند. من به دنبال جنگها بودم. اتفاقاً جنگی در ترکیه بود که به همّت دوستان به دست آمد و دیدیم که اصلش اینگونه است:

بر سر آب حیات خیمه زده جان ما      این تن خاکی روان بهر سرابی چراست؟

در این مورد تصحیح قیاسی جایز بود که من نتوانستم آن را انجام بدهم. اگرچه در دیوان همام چند مورد تصحیح قیاسی انجام داده‌ام، ولی رسیدن آن جنگ ما را از این مخمسه و دردسر رهایی داد.

در دیوان حافظ بنده یک بیت تصحیح قیاسی انجام داده‌ام و به نظرم غیر از این

نمی تواند باشد. و آن بیت این است:

حافظ چو طالب آمد جامی به جان شیرین      حتّی یدوق منه کاسا من الکرامه

اینجا، «حتّی» هیچ معنایی نمی دهد. مرحوم قزوینی با آن دقت نظری که داشته اند، نوشته اند: جواب حتّی به درستی معلوم نیست و ظاهراً باید عبارتی را در اینجا محذوف در نظر بگیریم. حافظ می فرماید: «وقتی کسی می خواهد جان شیرین خود را تقدیم کند و چیزی بدست آورد، واقعاً سزاوار آن است که جواب مثبت بدهند.» معلوم است که کسی وقتی حاضر شد جان شیرین خویش را تقدیم کند تا به مرادش برسد، شایسته رسیدن به مرادست. این کلمه حتّی با در نظر گرفتن کلیه جهات رسم الخطّی، نحوی، لغوی و معنایی من یقین دارم که تحریف «حقّ» است. تحریف حتّی به حقّ و حقّ به حتّی به آسانی امکان پذیر است. حقّ در لسان العرب آمده است: قالوا: حقّ أنّ تفعل ای حقیقاً أنّ تفعل. در المنجد هم چنین آمده است: فلان حقّ بكذا. ای جدیر. یعنی سزاوار است. پس اگر ما در اینجا حتّی را حقّ بگیریم و بگوییم:

حافظ چو طالب آمد جامی به جان شیرین      حقّ یدوق منه کاسا من الکرامه

احتمالاً این سؤال پیش بیاید که چرا یدوق خوانده می شود و یدوق خوانده نمی شود. مطابق نوشته لسان العرب قبل از فعل و بعد از حقّ یک «ان» هست. «حقّ أنّ تفعل»، اما من نمی دانم «ان» جوازی برای حذف شدن دارد یا حافظ تسامحاً و توسعاً، به جهت شعر بودن، آن را حذف کرده است. به هر صورت به نظر من صحیح این است که حتّی را حقّ بدانیم؛ و در این صورت معنی بیت چنین می شود: حالا که حافظ طالب است که به خاطر جامی، جان شیرین خود را تقدیم کند سزاوار است که به لطف و کرامت دوست جامی از دست او بنوشد.

